

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه: نقد و تحلیل.....
۲۷.....	پیش گفتار.....
	فصل اول:
	مقدمه؛
۳۵.....	پیش به سوی علم زیست‌شناسی تصمیم‌گیری برای انتخاب.....
	فصل دوم:
۴۷.....	مؤلفه‌های انتخاب کدام‌اند.....
	فصل سوم:
	کارآمدی ارزیابی؛
۷۱.....	چه مؤلفه‌های اقتصادی، توانایی ارزیابی ریسک و پاداش را دارند.....
	فصل چهارم:
	اثربخشی ارزیابی؛
۱۲۱.....	چه توانایی‌های روان‌شناختی دیگری بر ارزیابی اثر می‌گذارد.....
	فصل پنجم:
	نتیجه‌گیری؛
۲۲۱.....	رهنمودهای آتی برای علم جدید.....
۲۵۷.....	اصطلاحات و مفاهیم تخصصی.....
۲۸۲.....	منابع.....

مقدمه: نقد و تحلیل

حمد و سپاس خداوند عزوجل را که توفیق پرداختن به شاخه جدیدی از علم اقتصاد را به ما عنایت فرمود. علم اقتصاد عصب‌شناختی^۱ رشته‌ای جدید و حاصل انقلابی در روانشناسی و تلفیق آن با قواعد، قوانین، آگزیوم‌ها، و اصول پذیرفته‌شده در مکتب اقتصاد مرسوم است. استرام^۲ (۲۰۰۷) برنده جایزه نوبل نکته‌ای کلیدی درباره پیشرفت علوم بیان کرده‌است. به اعتقاد وی، خلق و نوآوری‌های بنیانی در علوم، عموماً در یک شاخه یا رشته تعلیمی کمتر به وجود می‌آید، در حالی که تلفیق^۳ ایده‌ها و اندیشه‌های دو یا چند رشته علمی می‌تواند مرزهای جدیدی از علوم را به روی همگان بگشاید. همچنین گاردنر^۴ (۲۰۰۵) در مقاله‌ای با عنوان «لنزهای چندگانه به ذهن» فرایند خلق ذهنی را که به محصولی بی‌بدیل منجر شود، دومین مرحله در فرایند تلفیق ایده‌ها و اندیشه‌های مختلف می‌داند. اقتصاد شناختی^۵ مجموعه گسترده‌ای از بنیان‌های فلسفی ذهن، کارکردهای بی‌شمار و با ماهیت‌های متفاوت آن و مشخصاً اقتصاد عصب‌شناختی و رفتاری را شامل می‌شود. در اواخر دهه ۱۹۵۰، دستاوردهای گوناگون در حوزه علوم طبیعی و شناختی، این انگاشت رفتارگرایان را به کلی زیر سؤال برد که اصولاً حالات و فرایندهای پیچیده

1. Neuroeconomics

واژه‌های ترکیبی به ویژه اگر بازنمای دو رشته تعلیمی باشد، مانند واژه Neuroeconomics که ترکیبی از دو واژه علم اقتصاد (Economics) و زیست‌شناسی اعصاب (Neurobiology) است، به عنوان علم اقتصاد اعصاب، در آغاز امر نمی‌تواند مفهوم قابل درکی را به ذهن مخاطب متبادر کند. به همین دلیل در عنوان کتاب از واژه علم اقتصاد از منظر علوم اعصاب و در متن کتاب نیز به منظور رعایت اختصار، عبارت اقتصاد عصب‌شناختی استفاده گردید [م].

2. Ostrom

3. Synthesize

4. Gardner

5. Cognitive economics

ذهنی را در رفتارها، انتخاب و تصمیم‌گیری‌های فردی دخیل نمی‌دانستند. ظهور رایانه‌ها و ماشین‌های محاسباتی دیجیتال، امکان خلق هوش مصنوعی و نیز زمینه برای الگوسازی مدل‌های فکری-هوشی در انسان و حیوان را به نحو تجربی و آزمون‌پذیر فراهم کرد. از طرف دیگر فیلسوفان نیز به نوعی شیوه رئالیسم انتقادی را در پیش گرفتند و پرداختن به پیچیدگی‌های جهان ذهن را ضرورتی انکارناپذیر اعلام نمودند. در این راستا کتب و مقالات فراوانی با بنیان‌های ذهنی کانتی و غیرکانتی به رشته تحریر درآمد که ذکر چند نمونه در مقدمه حاضر سودمند است: اثر فوق‌العاده جذاب خانم ننسی اندریسن^۱ (۲۰۰۵) با عنوان «خلاقیت ذهن؛ علم عصب‌شناسی نبوغ» و کتاب فلسفه ذهن^۲، شامل مجموعه مقالاتی که ویرایش آن توسط ساموئل پال و اسکات بری کافمن^۳ (۲۰۱۴) انجام شده است. از آنجایی که ننسی اندریسن خود یک ادیب با پنج سال سابقه تدریس ادبیات انگلیسی در دانشگاه‌های معتبر و یکی از اندیشمندان علوم عصب‌شناسی است، فرایند خلق ذهنی را که با آزادی‌ایجابی کانتی سازگاری بالایی دارد، در خصوص مشاهیر ادب، هنرمندان، و ریاضی‌دانان به رشته تحریر در می‌آورد و به تفصیل به کارکردهای بخش‌های مختلف ذهن در خلق‌های بی‌بدیل^۴ می‌پردازد. در کتاب فلسفه ذهن نیز که شامل چندین مقاله از روانشناسان و فلاسفه است، ظرفیت‌ها و توانمندی‌های عظیم و گسترده انسانی، اما بالقوه ذهن و فرایند تجلی آنها در ابعاد مختلف زندگی انسان مورد بحث قرار گرفته است. و مهم‌تر اینکه ظهور، تجلی، پرورش و در نهایت عینیت‌بخشی استعدادها و توانایی‌های ذهن در صحنه هنر، تکنولوژی، ایده‌پردازی و سایر جنبه‌های زندگی بشر مورد توجه بوده است. البته به دلایلی که بعداً بیان خواهد شد، رشد و توسعه این شاخه از فعالیت‌های ذهنی، هم‌وزن و به موازات رشد سریع شاخه‌های اقتصاد علوم شناختی و اقتصاد رفتاری نبوده است و اغلب پژوهش‌های کنونی با این ایده و باور در حال گسترش است که همه حالت‌ها و فرایندهای ذهنی را می‌توان به کارکردهای مغزی و محاسباتی تحویل کرد و اینکه بر حسب مدل‌های ریاضیاتی می‌توان به تبیین و توصیف کارکرد نرون‌ها، ساختارها و روندهای پیچیده مغز پرداخت. به عبارت دیگر، تناظری یک به یک بین رخدادها و پدیده‌های ذهنی و کارکردهای مغز وجود دارد و بدین ترتیب، این پدیده‌ها را باید بر حسب طرح‌های محاسباتی، دیجیتالی و رایانه‌ای

1. Nancy C. Andreasen

2. Philosophy of creativity

3. Samuel Paul & Scott Barry Kaufman

4. Novel

فهم کرد که امروزه بنیان‌های اصلی تقلیل‌گرایی عصب‌شناختی را شکل می‌دهد و علم اقتصاد عصب‌شناختی نیز این موضع را در پیش گرفته است. شاید یک دلیل دیگر برای این روند تقلیل‌گرایی در اقتصاد عصب‌شناختی، تکیه بر بنیان‌ها، اصول موضوعه، فروض و زمینه‌های معرفت‌شناختی در اقتصاد مرسوم یا نئوکلاسیک باشد که ضرورتاً در این مقدمه باید به آن پرداخته شود. اوج این نگاه تقلیل‌گرایانه را می‌توان در ماتریالیسم حذفی^۱ پال و پارتیشیا چرچ لند^۲ یافت. دو اندیشمند مذکور معتقدند که علم اعصاب در نهایت به اینجا خواهد رسید که در آن صحبت از حالات و فرایندهای ذهنی، جای خود را به عملکرد و مکانیسم مغز خواهد داد و این خطر وجود دارد که با اینکه دستاوردهای علوم شناختی برای بسیاری از رفتارهای انسان، انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌های او عینیت تجربی از درون مغز فراهم می‌کند، این رشته علمی با پایبندی به زیست‌شناسی اعصاب^۳، تغییرات شیمیایی اعصاب^۴، پویایی‌های عصب‌شناختی^۵، جراحات عصب‌شناختی^۶ و ... بسیاری از کارکردهای مهم دیگر ذهن را مورد غفلت قرار می‌دهد. کارکردهایی که اصولاً به دلیل ماهیت‌شان^۷ نمی‌توانند در چارچوب‌های تجربی عینی، محصور و مقید شوند. این چارچوب مقید و محصور که در آثار کانمن و حتی کتاب حاضر نیز با عنوان Framing (به بند کشیدن و محصور بودن ذهن) به بحث گذاشته شده‌است، بزرگ‌ترین انحرافی است که در تاریخ بشر به دلیل تعلق فرد به اندیشه‌ای یا باوری خاص و مشخص، تبعات زیان‌باری را موجب شده است. علم اقتصاد مرسوم نیز به دلیل پایبندی به بنیان‌ها و آگزیوم‌های ویژه امروزه دو نقش اساسی خود، یعنی تبیین^۸ علمی پدیده‌های اقتصادی و توانایی پیش‌بینی و ارائه توصیه‌های سیاستی واقع‌بینانه برای حل مشکلات اقتصادی مبتلا به جامعه را از دست داده‌است و این خطر وجود دارد که پیوند دو رشته فوق و غفلت از سایر کارکردهای ذهنی، عدم توجه به مکاتب بدیل یا هترودکس با اشتغال صرف به ابعاد زیست‌شناختی و فیزیولوژیک مغز همان مسیری را طی کند که آثار^۹ Framing

1. Eliminative materialism

2. Paul & Patricia Churchland

3. Neurobiology

4. Neurochemical changes

5. Neurodynamics

6. Neurologic lesions

7. Nature

8. Expalnation

9. Effect

(حصر ذهنی) را نتیجه دهد. در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی معرفت‌شناختی به جایگاه و منشأ ناولتی در توسعه اقتصادی» به برخی از کارکردهای ذهن پرداخته شده است که در چارچوب عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی و ابزارهای مختلف آن در نمی‌آید (متوسلی، ۱۳۹۴) و به طور مشهود می‌تواند برخی از کاستی‌های بنیانی را در مسیر حرکتی این علم روشن کند. از جمله مهمترین این کارکردها، باور به فعلیت مستقل ذهن، خارج از اراده یا قصدمندی^۱ انسان است که خمیرمایه اصلی برای بسیاری از اندیشه‌های بی‌بدیل و خلاقیت‌های هنری یا تأمل و ژرف‌نگری در خود^۲ بوده است که کانت واژه خودشناسی^۳ را برای آن به کار می‌برد (برانو^۴، ۲۰۱۰؛ استرن^۵، ۲۰۱۵). همچنین تأثیرپذیری انسان از جامعه یا به اصطلاح کامونز^۶ کنش جمعی^۷ و پیامد این تأثیرات در انتخاب و تصمیم‌گیری و رفتار بشر در همه زمینه‌های اقتصادی و غیراقتصادی که آن نیز مورد غفلت قرار می‌گیرد (کامونز، ۱۹۷۰). علاوه بر این، نکته‌ای که در اندیشه‌ها و نظریه‌های مختلف علوم انسانی در عصر حاضر به ویژه اقتصاد در مراکز آکادمیک مورد کم‌توجهی قرار گرفته است، نیرویی است که کانت آن را نیروی قدسی می‌خواند و در باورهای ارزشی جامعه ما به خواست و اراده خداوند تعبیر می‌شود (استرن، ۲۰۱۵ و وود^۸، ۱۹۷۰). در حالی که در آموزه‌های اسلامی به ویژه در قرآن کریم به نحوی روشن درباره تأثیرگذاری این نیرو بر تصمیم و اراده بشری صحبت شده است یا به عنوان مثال، در فلسفه و عرفان ملاصدرايي به عنوان یک بعد مهم شناخت و به تبع آن، عاملی تعیین‌کننده در کنش‌های ما مورد توجه قرار گرفته است^۹ (عبودیت، ۱۳۹۲). البته این نکات، موضوع بحث ما در این مقدمه مختصر نیست.

در هر حال، اگر بخواهیم فرایندهای ذهنی را فقط بر اساس اصول و قواعد مکانیکی و ذهنی توضیح دهیم، از توجه به بسیاری از کارکردهای دیگر ذهن باز می‌مانیم.

1. Intentionality
2. Self
3. Knowing yourself
4. Bruno
5. Stern
6. Commons
7. Collective action
8. Wood

۹. آیه ۲۳ و ۲۴ سوره کهف در قرآن کریم عبارت است از: «هیچ‌گاه با قاطعیت مگو که فردا چنین کاری را انجام خواهم داد، مگر آنکه آن را وابسته به خواست و مشیت پروردگار نمایم». آیه فوق بیانگر این است که غیر از عامل نیروهای غریزی (طبیعی) و اختیار انسان، نیروی الهی و قدسی را نیز در تصمیم‌گیری باید ملحوظ داشت.

ویژگی‌های پدیداری که محصول فرایندهای ذهن هستند، اما هسته‌ای مستقل می‌یابند و هرگز نمی‌توان آنها را بر اساس فرایندهای فیزیکی و زیستی توصیف کرد و فهمید. در این راستا، دیوید جی. چالمرز^۱ از منطری عمیق‌تر نگاه تقلیل‌گرایان کارکردگرا را مورد نقد قرار می‌دهد و می‌گوید کارکردگرایان^۲ عمدتاً با مسائل ساده آگاهی سرو کار دارند و خود را درگیر مسائل بنیادی‌تر و فلسفی‌تر مربوط به فرایندهای ذهنی نمی‌کنند. این نگاه که بیشتر به نگاهی ماتریالیستی به فرایندهای ذهنی و تقلیل کارکرد ذهن به مکانیسم‌های محاسباتی و کارکردهای زیست‌شناختی اندامی شباهت دارد، هرگز برای تبیین فرایندهای متنوع و با ماهیت‌های مختلف ذهن کافی و بسنده نیست. این نگاه به ویژگی‌ها و عملکردهای فیزیکی و زیست‌شناختی مغز حتی در خصوص تبیین پدیدارشناسانه تجارب بشری و نحوه تکوین آنها حرفی برای گفتن ندارد و بدین ترتیب، در افقی گسترده‌تر و با تأکید بر نقش گفتمان‌ها، ساختارهای ایدئولوژیک و فرایندهای فرافردی و اجتماعی شکل‌دهنده به ذهنیت و کارکردهای ذهنی، هسته سخت برنامه‌های پژوهشی علوم شناختی و به ویژه اقتصاد عصب‌شناسی را به چالش می‌کشد.

در هر حال، روند رو به رشد این رشته تعلیمی بیانگر این واقعیت است که پیشرفت‌های تکنولوژیک با کشف روابط پیچیده بین بخش‌های مختلف در مغز انسان (که فقط تا چند دهه قبل جعبه سیاه^۳ تلقی می‌شد) و رابطه آن با رفتار، انتخاب و تصمیم‌گیری، آینده نویدبخشی را پیش روی انسان در همه رشته‌ها به ویژه نظریه‌های اقتصادی قرار خواهد داد. به همین دلیل توجه عمیق به سایر کارکردهای ذهنی که ماهیتاً نمی‌توانند در سلطه تجربیات بیولوژیک و شیمیایی قرار گیرند، و نیز نیروهای فراذهنی و فراحسی که مؤلفه‌هایی جداناپذیر در زیست و بالندگی انسان هستند، ضرورتاً هسته مطالعاتی گسترده‌تری را می‌طلبد و مادر مسیر مطالعات پرشتاب باید سهم علمی خود را ایفا کنیم، به ویژه اینکه سهم علمی ما در نگاه به ارزش‌ها و بنیان‌های فلسفی، و آموزه‌های الهی باید پررنگ‌تر جلوه کند. نگاهی به آثار چاپ شده با کلیدواژه‌های مغز^۴ و علم اقتصاد^۵ در طی سال‌های مختلف در پایگاه پاب‌مد^۶ مصداقی بر ادعای مذکور است.

1. David J. Chalmers

2. Functionalism

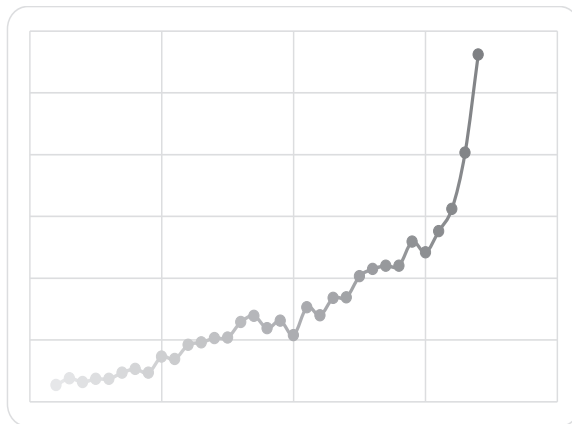
3. Black box

4. Brain

5. Economics

6. PubMed

نمودار (۱): روند رو به رشد تعداد آثار چاپ شده با کلیدواژه‌های Brain و Economics



منبع: پایگاه پاپمد، ۲۰۱۶

ویلسون^۱ (۱۹۹۹) اقتصاد عصب‌شناختی را این گونه تشریح می‌کند: ترکیب روش‌ها و نظریه‌ها از علم عصب‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد، علوم کامپیوتر، به منظور بررسی و پاسخ به سه پرسش اساسی ذیل: (۱) متغیرهای محاسبه شده توسط مغز به منظور تصمیم‌گیری از انواع مختلف چه هستند و چگونه این متغیرها با نتایج رفتاری انسان ارتباط می‌یابند؛ (۲) چگونه پایه‌ها و زیربنای زیست‌شناسی اعصاب، محاسبات مذکور را اجرایی و مقید می‌کند؛ (۳) دلالت‌ها و الزامات این دانش برای فهم رفتار و رفاه انسان در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاست‌گذاری، بالینی، حقوقی، کسب و کار و غیره چیست؟

هدف غایی، نیل به دستاوردهای تفصیلی با قابلیت محاسباتی^۲ و زیست‌شناسی اعصاب از فرایندهای تصمیم‌سازی است که بنیان‌های مشترکی را برای فهم رفتار در همه حوزه‌های علوم طبیعی و علوم اجتماعی در خدمت بشریت قرار می‌دهد.

پولیتزر^۳ پیدایش رویکرد اقتصاد عصب‌شناختی را حاصل عدم توانایی رشته‌های عصب‌شناسی و اقتصاد به تنهایی در تبیین کامل مسأله تصمیم‌گیری می‌داند. از این

1. Wilson

2. Computational

3. Politzer

رو، برخی از اندیشمندان این دو رشته علمی در دهه ۱۹۹۰ کوشیدند با ادغام آنها، تبیین بهتری از مسأله تصمیم‌گیری ارائه کنند (پولیتزر، ۲۰۰۸: ۴). البته دامنه مطالعه این رویکرد منحصر به تصمیمات اقتصادی نیست و بسیار گسترده است. در واقع، این زمینه مطالعاتی موجب گردیده است این رویکرد در سال‌های اخیر برای تحلیل مسائل گوناگونی از مصرف گرفته تا بازارهای مالی مورد استفاده قرار گیرد.

سایمون (۱۹۹۵) از نخستین کسانی بوده که با انجام پژوهش‌های تجربی درباره محدودیت‌های شناختی ذهن انسان، سعی در به چالش کشیدن مفروضات سنتی درباره انگیزه، اطلاعات کامل، و ظرفیت‌های محاسباتی انسان اقتصادی داشته است. او مدل عقلانیت محدود را به عنوان جایگزینی برای مدل عقلانیت کامل (اصلی اساسی در اقتصاد نئوکلاسیک) ارائه داده که توصیف واقعی‌تری از قابلیت‌های انسان در حل مسائل انسانی است. در این راستا، مفهوم رضایت^۱ به عنوان یک استراتژی تصمیم‌گیری، مبتنی بر رفتاری هدفمند و مستدل، اما محدود به تورش‌های ذهنی است و خطاهای ناشی از محدودیت‌های شناختی و اطلاعاتی را جایگزین هدف حداکثرسازی مطلوبیت^۲ می‌کند (سایمون، ۱۹۹۵). محدودیت‌های شناختی انسان را مجبور می‌کند که به گونه‌ای پیشینی، مدل‌های ساده‌شده‌ای از دنیای اطراف خود را طراحی کند و این دنیای پیچیده و سرشار از عدم اطمینان را برای کنش‌های خویش قابل پیش‌بینی نماید که این یکی از خصیصه‌های روانشناختی انسان به عنوان موجودی صاحب ادراک، تفکر و یادگیری است (سایمون، ۱۹۹۵: ۱۹۸).

دنیای پیش‌روی انسان عموماً سرشار از عدم قطعیت و ابهام است و فرانک نایت^۳ اقتصاددان امریکایی اولین بار مفهوم ریسک و عدم اطمینان یا عدم قطعیت را از یکدیگر متمایز می‌کند. تصمیم‌گیری در شرایط ریسک به میزان اطلاعات فرد از وقایع محتمل و احتمال وقوع آنها برمی‌گردد. به عبارت دیگر اگر پیامدهای احتمالی دارای توزیع مشخصی از احتمال وقوع باشد، فرد با توجه به نتیجه رخداد و احتمال وقوع آن، برآوردی را از آن در ذهن صورت می‌دهد و یا به محاسبه آن می‌پردازد و بر اساس آن تصمیم‌گیری می‌کند. اما اگر توزیع احتمال مشخص نباشد، استفاده از توابع و معادلات ریاضی امکان‌پذیر نیست (شرایط عدم اطمینان). به عبارت دیگر شرایط ریسک به موقعیتی اطلاق می‌شود که فرد تصمیم‌گیرنده ضمن اطلاع کافی از پیامدهای احتمالی و احتمال وقوع رخداد بر مبنای

1. Satisfaction

2. Utility maximization

3. Frank Knight

توزیع آماری معینی دست به انتخاب می‌زند (تریپل^۱ و همکاران، ۲۰۰۵). بوکانن به دو مؤلفه ریسک و عدم اطمینان، مؤلفه دیگری را با عنوان «یستی و عدم وجود»^۲ اضافه می‌کند، به این معنا که در شرایط عدم قطعیت متغیرها وجود دارند، اما کشف‌نشده هستند یا احتمال وقوع آنها مشخص نیست. اما در شرایط یستی و عدم وجود، اتفاقی که در آینده رخ می‌دهد، به هیچ وجه زمینه قبلی ندارد (بوکانن و ونبرگ^۳، ۲۰۰۸). وی بسیاری از خلق‌های بی‌بدیل ناشی از کنش انسان و فعل و انفعالات صورت گرفته در ذهن را از این مقوله می‌داند که در واقع، شاید به راحتی نتوان آن را در روابط علت و معلولی و تعریف مرسوم از علم گنجانند. به دلیل اهمیت خلاقیت در ایجاد تحولات اساسی در زندگی بشر ضرورت دارد که در حوزه رابطه کارکردهای مختلف ذهنی با ماهیت مذکور و انتخاب، تصمیم و کنش انسانی، پژوهش‌های عمیق و گسترده‌ای شروع شود که در حال حاضر، در رشته تعلیمی اقتصاد مرسوم مورد توجه نبوده است.

به اعتقاد داگلاس نورث برنده جایزه نوبل اقتصاد «علوم شناختی بالقوه بیشترین ارتباط را با علم اقتصاد دارد. نه فقط به این دلیل که تلاش دارد به تبیین این موضوع بپردازد که چطور انسان‌ها یاد می‌گیرند و باورها و ترجیحات را برای دستیابی به تصمیمات و انتخاب‌هایی تلفیق می‌کنند که زیربنای نظریه اقتصادی است، بلکه همچنین به این دلیل که علوم شناختی تلاش می‌کند تبیین نماید که چرا و چگونه انسان‌ها در مواجهه با عدم اطمینان محض، به تئوری پردازی اقدام می‌کنند؛ چه چیزی این نظریه‌ها را در جامعه بسط و توسعه می‌دهد و چه چیزی منجر به شکست نظریه‌ها در جوامع می‌شود و چرا بشر به آنها باور می‌یابد و بر اساس آنها عمل می‌کند» (نورث، ۱۹۹۹: ۷۱).

تحلیل ما از پدیده‌ها آنگونه است که ذهن و مدل ذهنی ما شکل گرفته است. اگر دیدگاه‌ها و نظریه‌های مشخص به صورت یک باور علمی برای ذهن ما درآید، ما به قول داگلاس نورث واقعیت‌ها را با آن مدل ذهنی یا پیش‌ذهنیت خودمان می‌بینیم و تفسیر می‌کنیم و بدین ترتیب، همه تلاش محقق باید بر این متمرکز باشد که پیش‌ذهنیت‌های خود را بشناسد و سوءگیری احتمالی در استنتاج و تصمیم‌گیری خود را مورد توجه قرار دهد.

باید به این واقعیت توجه کنیم که هر نظریه بر بنیان‌های فلسفی و ارزشی و

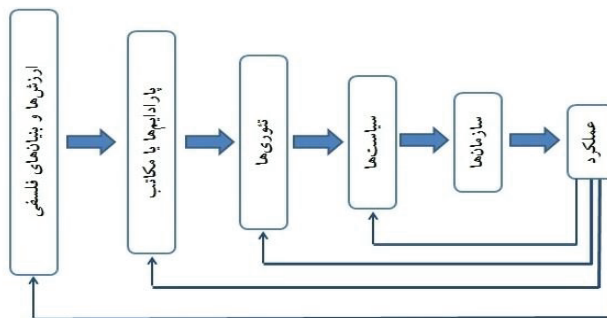
1. Trepel

2. Nonexistence

3. Buchanan & Vanberg

آگزیوم‌هایی بنا شده است که لزوماً با جهان واقعی^۱ انطباق ندارد. همچنین بنیان‌گذاران اندیشه‌های اقتصادی مانند همه پیشگامان و اندیشه‌پردازان مکاتب در سایر علوم انسانی، با بنیان‌های فلسفی و ارزشی خاصی و حتی با جهان‌بینی ویژه‌ای به انسان و رفتار انسان نگریسته‌اند. همه مکاتب اقتصادی (مکتب نئوکلاسیک، مکتب تاریخی آلمان، مکتب اتریش، مکتب اقتصاد نهادی، و مکتب مارکسیستی و...) با مفروضات، اصول و آگزیوم‌های خاصی به نظریه‌پردازی در حوزه علم اقتصاد پرداخته‌اند. نظریه‌ها در زمینه‌های مختلف مقید به انگاره‌ها، اصول موضوعه، و بنیان‌های مکتبی هستند و از آنها اخذ می‌شوند. استراتژی‌ها و سیاست‌های برگرفته از نظریه‌ها نیز توسط سازمان ویژه‌ای برای تحقق هدفی خاص به اجرا در می‌آیند.

شکل (۱): ارتباط بین بنیان‌های فلسفی و ارزشی، مکاتب، نظریه‌ها، سیاست‌ها و عملکرد



منبع: متوسلی و همکاران، ۱۳۹۳

زمانی که در علم اقتصاد عصب‌شناسی، با صراحت اقتصاد نئوکلاسیک یا جریان اصلی را رکن اساسی و پایه همه تحلیل‌ها و مدل‌ها قرار می‌دهیم، بایستی هوشیارانه و آگاهانه به بررسی سازگاری فروض، پیش‌ذهنیت‌های فلسفی و ارزشی، و آگزیوم‌های این مکتب با واقعیت‌های جهان پیرامون و به طریق اولی با باورهای فلسفی و ارزشی خودمان بپردازیم که مطمئناً چنین بحث عمیق و علمی نمی‌تواند در این مقدمه مختصر بگنجد. با این حال از آنجایی که استنتاج‌ها و تحلیل‌های ما با اقتصاد نئوکلاسیک شروع می‌شود و در کتاب حاضر بسیاری از پیش‌فرض‌ها و آگزیوم‌های این مکتب از طریق دستاوردهای حاصل‌شده از تلاش‌های خستگی‌ناپذیر اندیشمندان روانشناسی و علوم شناختی و ...

1. Real world

زیر سؤال رفته است، شایسته است که در طراحی نظریه‌های جدید و احتمالاً در فراهم کردن زمینه‌های بنیان‌گذاری مکتبی اقتصادی با توجه به اقتضات و ویژگی‌های فرهنگی کشورمان، بهره‌های مفیدی از آن داشته باشیم.

هر مکتبی که می‌خواهد با علوم عصب‌شناختی یا علوم شناختی ترکیب و تلفیق شود، به نوعی پرسش‌های مورد نظر محقق، روش تحقیق، استنتاج‌ها و تحلیل‌ها، گروگان‌انگاره‌ها و آگزیوم‌های مکتبی می‌شود که قرار است با رشته تعلیمی جدید پیوند یابد. از آنجایی که در کتاب حاضر مکتب نئوکلاسیک در بین سایر مکاتب، به عنوان سکان حرکتی و محور و بنیان انگاشته شده است، سعی می‌کنیم به طور بسیار مختصر این انگاره‌ها را مطرح کنیم و در تداوم پیشرفت‌هایی که در علوم عصب‌شناسی و علوم شناختی حاصل می‌شود و دستاوردهایی که از آزمون‌های مختلف در تلفیق با علم اقتصاد و نظریه‌های اقتصادی مرسوم به وجود می‌آید، مشخصاً در دو بعد معرفت‌شناسی^۱ و جهان‌بینی^۲، پرسش‌هایی را طرح کنیم که به اعتقاد ما توجه به آنها می‌تواند مسیر پژوهش‌های آینده را متحول کند. پرسش اول این است که انگاره‌های مختلفی که در پیوندی منطقی از آنها نام می‌بریم، تا چه حد با واقعیت‌های موضوع مورد بررسی^۳ ما یعنی انسان، رفتار انسانی و روابط انسانی سازگاری دارد که این پرسش به قول بالند^۴ (۲۰۰۱) پرسشی معرفت‌شناختی است؟ دوم، پرسش جهان‌بینانه درباره انسان است که بنیان‌های فلسفی هر مکتب، بازنمایی از آن هستند و سلطه‌ای بی‌چون و چرا بر ذهنیت محقق دارد.

در اقتصاد ارتدوکس (مرسوم) انسان در سیطره طبیعت دیده می‌شود و این علم در پی کشف رابطه او با محیط مادی است و به همین دلیل، علم اقتصاد عمدتاً بر تولید، توزیع و مصرف تمرکز دارد. در مکتب اتریش یک گام فراتر گذاشته می‌شود و علاوه بر رابطه انسان با طبیعت، موضوع سیطره ذهن بر همه کنش‌ها بسط داده می‌شود. این نگاه به ذهن‌گرایی، خلق و خلاقیت ذهنی را مقوم زیست و پویایی تلاش‌های انسانی محسوب می‌کند و دستاوردهای عظیمی در زندگی روزمره ما داشته است. مکتب نهادگرایی که بنیان و شالوده آن با فاصله دو دهه ریخته می‌شود، مؤلفه دیگری یعنی رابطه انسان با انسان‌های دیگر و در نتیجه اصالت به کنش‌های جمعی (نهاده‌ها) را محور قرار می‌دهد و

1. Epistemology

2. Ontology

3. Subject matter

4. Boland

به تبع آن، همه وجوه حقوقی و قانونی را که تسهیل کننده و مقوم تعاملات انسان است، بن‌انگاره این مکتب قرار می‌دهد. این مکتب با جهان‌بینی متفاوتی که دارد، همه مکاتب قبلی را متهم می‌کند که از قصدمندی و عزم و اراده انسانی^۱ در تعاملات غفلت داشتند.

شکل (۲): نگاه به انسان در مکتب مرسوم، اتریش و نهادی

مکتب مرسوم	↔	رابطه انسان با طبیعت	↔	انسان در سبزه قوای طبیعی
مکتب اتریش	↔	رابطه انسان با خودش (ذهن)	↔	ذهن آن گونه که ساختار یافته، مقوم کنش‌های بشری (پراکسیولوژی)
مکتب نهادی	↔	رابطه انسان با دیگران	↔	کنش جمعی در کنترل، هدایت و رابگیری کنش فردی و آزادی انسان

به نظر می‌رسد مکاتب الهی، انقلابی کپرنیکی در همه مؤلفه‌های فوق به وجود آورده و انسان مسلح به نیروی قدسی و نفخه الهی، به توانایی و ظرفیت‌های بالقوه‌ای تجهیز شده که نه تنها طبیعت، بلکه ذهن (قوه فاعله، قوه ادراک، قوه تخیل و ...) را نیز می‌تواند در تسخیر و تسلط خود درآورد و روابط و تعامل فرد با دیگران با کمک نیروی عقل تربیت شده و خلوص یافته و فرد در اتصال و پیوند همیشگی با روح قدسی^۲ (استرن، ۲۰۱۵) و نیروی الهی^۳ (جوادی آملی، ۱۳۹۱ و ۱۳۹۰) به بالاترین سطح از قدرت و آزادی (آزادی ایجابی) دست می‌یابد.

انگاره‌هایی که در دو مقوله معرفت‌شناسی و جهان‌بینی قرار می‌گیرد، در ادامه مطرح می‌شود. هدف اصلی از ارائه انگاره‌های مذکور، ایجاد پرسشی اساسی در ذهن مخاطبان به ویژه مروجان مکتب مرسوم در حوزه آکادمیک و افرادی است که قواعد و قوانین این مکتب را بی‌چون و چرا پذیرفته و در مسند اجرایی، پشتوانه سیاست‌های دولت برای حل مسائل جامعه قرار می‌دهند. آیا این انگاره‌ها واقعاً می‌تواند در شأن انسانی ارزش‌مدار با هر مکتب الهی باشد؟ آیا مسئولیت حرفه‌ای و انسانی ما ایجاب نمی‌کند که طرحی نو را

1. Intentionality & Human will

2. Divine will

3. Wholy will

پایه‌ریزی نماییم و صبورانه با مطالعه همه مکاتب، و استمداد از ارزش‌های الهی و فلسفی بنیانی جامعه‌مان، زمینه‌های پردازش نظریه‌های جدیدی را فراهم کنیم؟ و این خلق جدید بتواند مشرب فکری اندیشمندان و تصمیم‌سازان اقتصادی در سطح کلان جامعه و کارگزاران و عاملان اقتصادی در وجوه مختلف مسائل جامعه باشد.

در رأس این انگاره‌ها، عینیت‌گرایی^۱ است که پایه اصلی برای کلاسیک‌ها و تا حدود زیادی نئوکلاسیک‌ها محسوب می‌شود. عینیت‌گرایی در سطح اول از مطالعات علوم قرار می‌گیرد که مواد طبیعی، گیاهان و جانوران را شامل می‌شود. اصل ایده عینیت‌گرایی را باید در آثار جان لاک در قرن هفدهم و سپس در آثار اندیشمندانی مانند هیوم، آدام اسمیت و به ویژه ریکاردو جستجو کرد که بر این مبنا به طراحی، بسط و تعمیم نظریه‌های اقتصادی می‌پردازند. به عنوان مثال، وقتی اندیشمندان مذکور از ارزش و ارزش‌گذاری^۲ کالا صحبت می‌کنند، دقیقاً منظور آنها این است که قیمت بازار برای کالا، مجموع ارزش مواد، سرمایه، نیروی کار و ... است که برای ساخت آن کالا به کار گرفته شده است و در بسط نظریه‌ها به ویژه نظریه ارزش نیروی کار، عامل نیروی کار، و آن هم تعداد ساعات کار در تولید یک محصول، برجسته و متمایز و تعیین‌کننده قلمداد می‌گردد. همان طور که در متون اقتصادی مطرح شده، ریکاردو نقشی بسیار تعیین‌کننده در تکامل این نظریه داشته است و مارکس نیز برای بسط ایده‌های خود در نظام کمونیستی و تعبیر و تفسیر و تعیین‌کنندگی نیروی کار در نظام سرمایه‌داری به منظور زیر سؤال بردن پایه‌های نظام مذکور بهترین بهره‌برداری را از آن داشته است. بر اساس این انگاره، ماهیت همه پدیده‌های اقتصادی در عینیت آنها جستجو می‌شود و تلاش می‌گردد شناخت، اندازه‌گیری، محاسبه و تحلیل پدیده‌ها دقیقاً با همین رویکرد انجام شود. کتاب ثروت ملل، نمونه بسیار مشهودی از غلبه رویکرد عینیت‌گرایی بر علم اقتصاد است.

در حالی که به اعتقاد میسر^۳ (۱۹۹۶: ۹۲) یکی از اندیشمندان اصلی مکتب اتریش «اقتصاد متمرکز بر اشیاء و دارایی‌های محسوس و عینی نیست، بلکه متوجه انسان‌ها، درک آنها و کنش‌های آنهاست. کالاها، محصولات، ثروت و سایر وجوه کرداری، عناصر و مؤلفه‌های طبیعت نیستند، آنها مؤلفه‌های کردار و ادراک انسان‌ها هستند... وجوه کردار انسان است که به آنها معنا می‌بخشد و کسی که می‌خواهد به بررسی آنها بپردازد، نباید

1. Objectivity

2. Valuation

3. Mises

به دنیای برون ذهنی توجه کند، بلکه باید در معنا، مفهوم و شناخت افراد کنشگر به جستجوی آنها پردازد.^۱

به نظر می‌رسد سایر انگاره‌های مکتب نئوکلاسیک، ارتباطی منطقی و پیوندی سیستماتیک با مفهوم عینیت‌گرایی دارد که البته در نقدی که در مقاله یادشده (متوسلی، ۱۳۹۴) مطرح شده است، این ماهیت، خصیصه ویژه^۱ مواد، گیاهان و جانوران است و اصل قطعیت^۲ در آنها مصداق دارد. انگاره دوم که اتمیسم یا فردگرایی^۳ نام دارد، دقیقاً از خصیصه‌هایی است که در مواد مشاهده می‌شود و متناظر آن فرد یا بنگاه، واحد همه تحلیل‌های کلاسیک و نئوکلاسیک محسوب می‌شود.

انگاره سوم، اصل حاکمیت قوانین طبیعی است که در گروه اول از مطالعات در مقاله مذکور، به عنوان مقوم و نیروی اصلی در زیست، حرکت و کنش دنیای طبیعی و مادی، اساس قرار می‌گیرد و در همین راستا بکارگیری روش‌های مکانیکی و فیزیکی، نه تنها مجاز شمرده می‌شود، بلکه اگر غیر از این باشد، در تضاد با انگاره اصلی عینیت‌گرایی قرار می‌گیرد. از این رو، بکارگیری ریاضیات و توابع از پیش تعیین‌شده، مانند تابع تولید و یا به صورت ویژه، تابع تولید کاپ داگلاس^۴ در تصریح متغیرها و روابط علت و معلولی آنها به گونه‌ای از پیش تعیین‌شده، اساس بسیاری از مطالعات اقتصادی قرار گرفته است.

از آنجایی که برای تجزیه و تحلیل مواد (ماهیت عینی) از روش‌های تجربی و استنتاج استقرایی استفاده می‌شود، در اقتصاد مرسوم نیز همین شیوه حداقل به صورت تئوریک مورد تأکید است. پیامد این ویژگی که خاص مواد و مقوله‌های عینی است، نه تنها قطعیت بلکه دقت و تکرارپذیری را در خود دارد که در این نگرش، انگاره دیگری را با عنوان تعمیم استنتاج‌ها و حتی جهان‌شمولی قواعد کشف‌شده (که پایه اصلی نظریه‌ها در تبیین پدیده‌ها و پیش‌بینی آنها است) مورد پذیرش قرار می‌دهد. به همین دلیل روند گذشته شواهد با استفاده از ابزارهای آماری و اقتصادسنجی برای پیش‌بینی رخدادهای آینده موجب استفاده گسترده‌ای در علم اقتصاد شده است.

البته در صورتی که داده‌ها^۵ و مشاهدات^۶ در خصوص رفتار انسان در شرایط

1. Specific attribute

2. Deterministic

3. Individualism

4. Cobb Douglas

5. Data

6. Observations

خاص، از تکرارپذیری و تعین، و تا حدودی قطعیت برخوردار باشند، استنتاج استقرایی^۱ می‌تواند به کشف قواعدی بینجامد که با آنها، تبیینی نسبتاً صحیح از رفتار انسان و پیش‌بینی رخدادها در آینده را شکل دهد و در این صورت منعی در خصوص استفاده از معادلات ریاضی سازگار با آنها وجود ندارد. همان طور که در یک اقتصاد معیشتی به دلیل سکون و ایستایی در پیشرفت فناوری و قواعد و عاداتی که فرد در طی سال‌ها به آن خو گرفته و محدودیت‌های انتخاب در تصمیم‌گیری (فردی که با مفروضات کلاسیک، دستمزد معیشتی را دریافت می‌کند) اصولاً ترجیحات ذهنی^۲ نمی‌تواند در خصوص فرد مصداق داشته باشد، بنابراین در این مورد استثنایی حتی با آگزیوم‌های اولیه نئوکلاسیک مصداق دارد.

ساده‌سازی، تحویل و تقلیل ایده‌ها و سیستم‌های پیچیده به عبارت‌ها و متغیرهای ساده و برقراری رابطه علی میان این متغیرها، انگاره‌ای دیگر است. در مکتب اقتصادی مرسوم، همه متغیرهای تأثیرگذار بر رفتار اقتصادی انسان، فقط به متغیرهای اقتصادی تقلیل می‌یابند، و آن متغیرها نیز برای ساده کردن و برخورداری از قابلیت اندازه‌گیری در قالب‌های ریاضی از پیش تعیین شده به یک یا چند متغیر محدود می‌گردند. اگرچه این ساده‌سازی، دقت را افزایش می‌دهد، اما از جهان واقعی دور می‌شود. مثال مشخص آن رفتار مصرفی کینز است که در تابع ساده $C = \alpha + \beta y$ خلاصه می‌شود که در آن مصرف افراد، تابعی از درآمد جاری آنها قلمداد می‌گردد. در فیزیک و موضوعات مورد مطالعه در آن، مواد و اتم‌ها تعلق ارزشی ندارند. به همین ترتیب اقتصاد نئوکلاسیک تحلیل‌های اقتصادی را فارغ از ارزش‌ها^۳ و حتی مبادلات میان افراد را فقط بر اساس محاسبات اقتصادی و نه هیچ ارزش دیگری در بین آنها در نظر می‌گیرد.

انگاره بعدی، توجه به کشف گونه‌های آرمانی است که یک نمونه آن در مکتب نئوکلاسیک "عقلانیت کامل"^۴ است. عقلانیت کامل در اصل در انواع آرمانی^۵ یا متناظر با آن انواع آرمانی در فیزیک ریشه دارد که در پس این انواع آرمانی (فضای بدون هوا یا زمین بدون اصطکاک و ...) پیشرفت‌های شگرفی در علوم طبیعی به وجود آمد و پیشگامان نئوکلاسیک با طرح همین فروض آرمانی تلاش کردند مدل‌های تجریدی

1. Deduction

2. Subjective preference

3. Value free

4. Absolute rationality

5. Ideal type

از نظریه‌های اقتصادی طراحی نمایند که همان طور که قبلاً ذکر گردید، در بسیاری از آزمایش‌های مطرح شده در کتاب حاضر، این انگاره اساسی نئوکلاسیک کاملاً زیر سؤال رفته است. البته این گونه‌های آرمانی فقط به عقلانیت محدود نمی‌شود، بلکه نئوکلاسیک برای تجرید و مدل‌سازی و در نتیجه تبیین، استنتاج و پیش‌بینی، اطلاعات کامل^۱، اشتغال کامل^۲، و تعادل را از مفاهیم اساسی گونه‌های ایده‌آل در نظر می‌گیرد که متأسفانه برخلاف علوم فیزیک و مکانیک، که این گونه‌های ایده‌آل فقط برای ساده‌سازی اولیه به کار گرفته و متغیرهای واقعی برای کنترل آزمایش‌ها به تدریج وارد مدل‌ها می‌شوند، این شیوه چندان در علم اقتصاد دنبال نشده است.

انگاره دیگری که در راستای عینیت‌گرایی و البته از دریچه جهان‌بینی می‌توان در خصوص مکتب نئوکلاسیک و به طور کلی اقتصاد سرمایه‌داری کنونی مطرح کرد، هدونیستیک یا لذت‌گرا بودن انسان است. به عبارت دیگر، انسان لذت‌گرا در نظریه‌ها و مدل‌های اقتصاد نئوکلاسیک، زندگی را از منظر پول و ثروت می‌بیند و به آن معنا می‌بخشد. در این کتاب نیز بر اساس همین انگاره، مثال‌های متعددی درباره حالات فرد، فعل و انفعالاتی که در مغز صورت می‌گیرد، و ارتباط آنها با پاداش‌ها، تنبیهات، برد و باخت‌ها و نیز نتایج آزمون‌های تفصیلی و بسیار آموزنده درباره ترشحات هورمون‌ها در شرایط مختلف و آثار و تبعات آنها مطرح شده که هرگز در گذشته برای انسان مشهود نبوده است.

شکل (۳): منطق حاکم بر ارتباط انگاره‌های مکتب اقتصاد مرسوم



1. Perfect information
2. Full employment

البته شایان ذکر است که نویسنده به هیچ وجه خود را به فروض و آگزیوم‌های نئوکلاسیک محدوده نکرده و پا را بسیار فراتر از نگرش‌های مقید و بسته مادی‌گرایانه و هدونستیک گذاشته است.

موضوع دومی که در خصوص این کتاب باید مطرح کرد، بحث عادت است که واژه معتاد بهترین تجلی و بازتاب نکته پیش گفته است. به این معنا که فردی را معتاد می‌شناسیم که با مصرف مواد مخدر به عادات و قواعدی خو گرفته باشد که تداوم آن در آینده تقریباً قابل پیش‌بینی است و قصدمندی، عزم و اراده که مهمترین عامل در پویایی در انتخاب و تصمیم‌گیری فرد و به تبع آن، تعیین اهداف و ابزار متناسب با آن است، برای فرد معتاد مصداق ندارد. بنابراین مدل‌ها و روابط ریاضی که در فصل چهارم برای افراد معتاد و مؤلفه‌های مختلفی که در خصوص آنها بیان شده است (مشروط به محدودیت‌ها و قیودی که درباره آنها به خوبی ذکر شده است) می‌تواند معتبر و آزمون‌پذیر از واقعیات رفتاری انسان‌هایی باشد که یا مبتلا به اختلالات خاص ذهنی هستند و یا به دلیل اعتیاد، چنین رفتاری از آنها مشاهده می‌شود.

در نهایت اینکه پیتر پلینتز، نویسنده کتاب با بیان مثالی از داستان خون‌گرمی ایسلندی‌ها در پایان کتاب، به گونه‌ای شادی، رضایت و لذت بردن از زندگی را هدف اصلی زندگی در نظر می‌گیرد که گویا بازتاب فطرت و آرمان‌های بشردوستانه، همدلی، همدردی و تعهدات اجتماعی خود اوست. وی اظهار می‌کند که اگر بخواهیم رفاه و لذت‌های مادی و دسترسی به امکانات را معیار شادمانی^۱ و رفاه^۲ قرار دهیم، شاید فکر کنیم که آمریکایی‌ها و بعد از آن ژاپنی‌ها از بیشترین شادی برخوردار هستند، در حالی که به گفته ایشان ایسلندی‌ها با زندگی در شرایط سخت جوی و وجود کمتر از ۴ ساعت روشنایی در روز، و اشتغال به صنعت شیلات که عموماً با مشکلات جوی مختل می‌گردد، در یک نظرسنجی با ۸۲ درصد، بالاترین میزان رضایت از زندگی را داشته‌اند. علاوه بر این، در این کشور نظام آموزش و پرورش و خدمات درمانی در عالی‌ترین سطح خود وجود دارد و به تبع آن، نرخ مرگ و میر نوزادان در پایین‌ترین میزان خود در سطح جهان قرار دارد و ساکنان آن تقریباً بالاترین نرخ طول عمر را دارند.

ایسلندی‌ها فرهنگی را در جامعه به ارث برده‌اند که کمک و همکاری و محبت به دیگران برای آنها لذت‌آفرین است، نه منفعت شخصی^۳ نئوکلاسیکی. آنها به گونه‌ای

1. Happiness

2. Welfare

3. Self interest

تربیت شده اند که تعهدات اجتماعی و کارهای جمعی به زندگی شان معنا داده است. این نگاه به زندگی در هیچ یک از مکاتب ارتدوکس یا هترودوکس نمی گنجد.

بر اساس دیدگاه داگلاس نورث و بسیاری از اندیشمندان دیگر، باورها، پیش ذهنیت ها و مدل های ذهنی ماست که به وسیله آن دنیا را می بینیم و بر اساس آنها به تفسیر واقعیات می پردازیم و این باورها نتیجه یادگیری از کانال های مختلف رسمی و غیررسمی است (تأثیری که فرد از نهاد خانواده، مدرسه و جامعه می گیرد). از مطلب مذکور می توان استنتاج کرد که برای یک زندگی آرمانی که در شأن بشریت و سازگار با خلیفه الهی انسان در روی زمین باشد، و سزاوار تبارک الله احسن الخالقین قرار گیرد، ضرورت دارد طرحی نو برای اندیشه پردازی در اقتصاد و سایر علوم اجتماعی ریخته شود و تلاش ما در جهت تحقق حیات طیبه ای باشد که آرزو و آرمان ما در این دنیا و جهان پس از مرگ است. ترجمه کتاب حاضر با حمایت و تشویق مسئولان محترم در ستاد توسعه علوم و فناوری های شناختی انجام شده است. شایسته است در اینجا از زحمات ایشان تشکر و قدردانی گردد.

دکتر محمود متوسلی

استاد دانشگاه تهران

تابستان ۱۳۹۸